

۱۶ روایت از تاریخ ایران

شرق: «تاریخ ایران آکسفورد» کتابی است شامل ۱۶ فصل یا مقاله که در هر مقاله به یکی از دوره‌های تاریخی ایران پرداخته شده و هر بخش توسط یک نویسنده نوشته شده است. تورج دریایی سرورباستار این اثر بوده و کتاب مدتی پیش با ترجمه خشایار بهاری و محمدرضا جعفری در نشر نو منتشر شد. یکی از ویژگی‌های قابل توجه این کتاب این است که مقالات کتاب به دوره‌های مختلف تاریخ ایران پرداخته‌اند و به دوره‌ای خاص محدود نیستند. کتاب در عین آنکه به طور خلاصه تاریخ ایران را در قالب یک کتاب بررسی کرده اما نکات قابل توجه زیادی دارد و این به آن خاطر است که نویسندگان این مقالات از میان زبده‌ترین مورخان و نویسندگان انتخاب شده‌اند. «**تاریخ ایران آکسفورد**» از دوران باستان و ابتدای دوران هخامنشی آغاز می‌شود و در فصل‌های مختلف پیش می‌آید و در نهایت به انقلاب ۱۳۵۷ می‌رسد.
تورج دریایی در مقدمه خواندنی اش، به طور خلاصه مروری بر تاریخ ایران کرده و در بخشی از آن نوشته: «نام پرشیا در غرب اغلب زنده‌کننده تصاویری از جهانی بود آکنده از رموزار، انحطاط و تجمل که از عصر نویسندگان یونان باستان تا زمان سیاحان عصر ویکتوریا

پابرجا مانده است». نام ایران و ایرانی تداعی‌کننده تصویرهای ذهنی فرش ایرانی، گریه ایرانی، خوابار ایرانی و دیگر کالاهایی از این دست است. امروزه ایران را مثالی از سرکشی در برابر غرب و نیز مدافع گرایش‌هایی خاص می‌شناسند. اما این تنها نگاهی اجمالی به تمدنی با تاریخ طولانی و پیچیده است که از عصر باستان تاکنون هر بازدیدکننده‌ای را مجذوب خود کرده است». کامیار عابدی نیز در بخشی از مقاله‌اش با عنوان «فلات ایران از دوره پارینه‌سنگی تا برآمدن شاهنشاهی هخامنشی» درباره دشواری تاریخ‌نویسی ایران باستان نوشته: «نگارش تاریخ باستان‌شناختی ایران از منظر مردم‌شناسی، چالش‌برانگیز است. برخلاف بین‌النهرین یا مصر که فرهنگ‌های بومی به گونه‌ای گمابیش متوالی و در رودره‌های نزدیک به هم تکوین یافته‌اند، عوارض طبیعی ناپیوسته ایران مانع عمده‌ای بر سر راه تحول یکدست فرهنگی-اجتماعی است. کوه‌های بلند و پهنه‌های کویری وسیع و زیست‌ناپذیر، ایران را به چند منطقه زیست‌محیطی بسیار متمایز، هریک با ترکیب فرهنگی و سیر اجتماعی خاص خود تقسیم کرده است که در گذر زمان، به شیوه‌ها و با سرعتی متفاوت تغییر

در سالروز تیرباران بیژن جزنی وهشت زندانی سیاسی دیگر

اورفت و آن قوم که این مکر ساخته بودند نیز برفتند

پیام حیدر قرونی: بیژن جزنی در نوزده دی‌ماه ۱۳۱۶ متولد شد و در ۲۹ فروردین ۱۳۵۴ در تپه‌های اوین تیرباران شد. جزنی در خانواده‌ای متولد شد که می‌توان آن را خانواده‌ای توده‌ای نامید. مادرش، عالماچ کلانتری و پدرش حسین جزنی هر دو از فعالان حزب توده ایران بودند. همچنین رحمت‌الله جزنی، عموی بیژن، از اعضای کمیته ایالتی تهران حزب و عموی دیگرش حشمت‌الله جزنی از مسئولین سازمان جوانان بودند. دایی‌های او نیز، منصور و ناصر، هر دو عضو کمیته مرکزی سازمان جوانان حزب بودند و دایی دیگرش منوچهر کلانتری در سازمان جوانان فعالیت داشت. بیژن جزنی از کودکی به همراه پدرش در جلسه‌ها و میتینگ‌های مختلف حزب حضور داشت و همین وضعیت سبب شد تا او وقتی که تنها ده سال داشت درخواست عضویت به حزب را بدهد. اما او بعدها از حزب توده فاصله گرفت چراکه معتقد بود در شرایط پس از کودتای ۲۸ مرداد «حزب توده قادر نبود در جریان سیاسی نقش مؤثری ایفا کند. این دگردگونی موجب شد که جنبش طبقه کارگر آن یکپارچگی خود را از دست بدهد و جای پیشاهنگ طبقه، یعنی سازمانی که از عناصر پیشرو طبقه کارگر و دیگر عناصر پیشرو (تشکیل‌شده) در جامعه ما تا به امروز خالی بماند... دستگاه حاکمه و سازمان پلیسی و نظامی از این فرصت استفاده کرده و امکان رشد و پیدایش سازمان‌های سیاسی را به نحوی که بتواند چنین خللی را پر کنند از بین ببردند.» جزنی با روی برگرداندن از حزب توده به یکی از تئوریسین‌ها و بنیان‌گذاران سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران بدل شد. ساواک در حالی جزنی و هشت زندانی سیاسی دیگر را در فروردین‌ماه ۱۳۵۴ تیرباران کرد که همگی آنها در حال گذراندن حکم محکومیت زندان‌شان بودند. تیرباران جزنی و هشت زندانی دیگر هنوز زوایای پنهان زیادی دارد و آنچه امروز می‌دانیم تنها بخشی از واقعیت این قتل سیاسی است.

روایت ساواک:ماجراجویان درحال فرار

«مقامات انتظامی امروز اعلام کردند: ۹ زندانی در حال فرار کشته شدند».

این تیتیر صفحه اول روزنامه کیهان در تاریخ ۳۰ فروردین ۱۳۵۴ است. خبر در روزنامه‌های دیگر آن روز هم منتشر شده بود، با تیتیر و متنی یکسان. اگر خواننده با نام زندانیان آشنا نبود حتی نمی‌فهمید که این نه نفر زندانی سیاسی بوده‌اند که کشته شده‌اند. متن خبر آنها را ماجراجویانی نامیده بود که قصد فرار از زندان را داشته‌اند: «امروز مقامات انتظامی اعلام کردند ۹ نفر از زندانیانی که قصد فرار داشتند، کُشته شدند. طبق اعلام مقامات مزبور، تعدادی از زندانیان ماجراجو که در داخل زندان مبادرت به تحریک سایر زندانیان می‌نمودند، مقامات زندان تصمیم گرفتند آنها را به زندان دیگری منتقل نمایند. هنگامی که اتوبوس حامل زندانیان مورد بحث جهت انتقال آنها به زندان دیگر در حرکت بود، زندانیان ضمن حمله به مأمورین مستقر در اتوبوس زندانی‌بر مبروح‌کردن دو نفر از آنان موفق می‌شوند از اتوبوس خارج و مبادرت به فرار نمایند که در این موقع مأمورین مستقر در دو خودرو متعاقب اتوبوس که مأموریت مراقبت و حفاظت از اتوبوس را بر عهده داشتند، اقدام به تیراندازی به طـرف زندانیان فراری نمودند و در نتیجه ۹ نفر از زندانیان به شرح زیر کُشته و هیچ‌یک موفق به فرار نگردیدند. وضع مزاجی دو نفر از مأمورین که یکی از آنها مورد اصابت گلوله سایر مأمورین قرار گرفته، رضایت‌بخش است. اسامی زندانیان به شرح زیر است…».

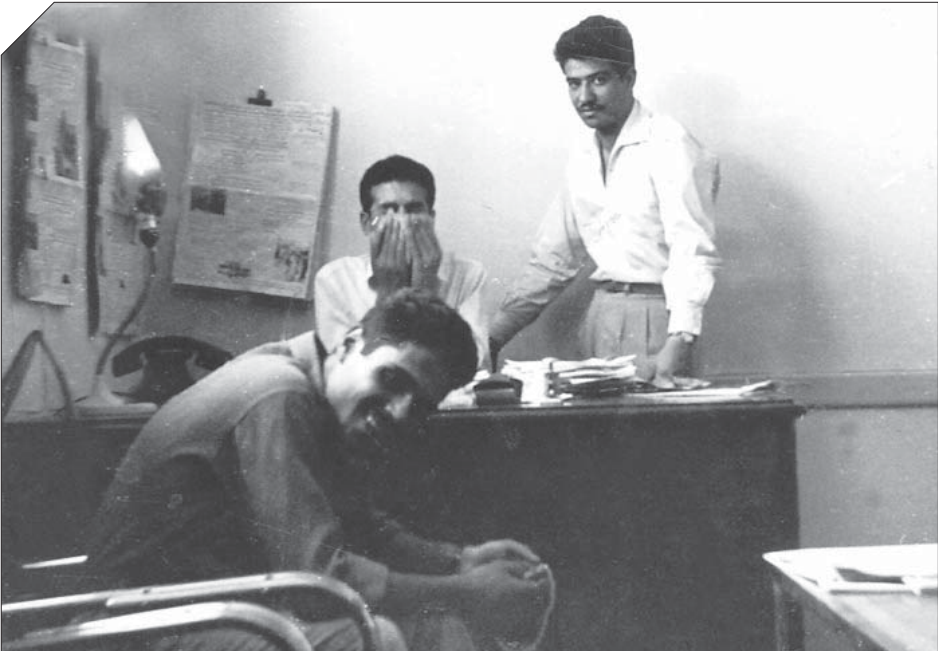
بیژن جزنی، از تئوریسین‌ها و بنیان‌گذاران سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، به همراه هفـش نفر از اعضای سازمان، به نام‌های حسن ضیابطرفی، احمد جلیل افشار، سعید (مشغوف) کلانتری، عزیز سـرمـدی، محمد چوپان‌زاده، عباس سورکی و دو نفر از اعضای سازمان مجاهدین خلق یـا نام‌های مصطفی جوان خوشدل و کاظم ذوالانوار نه زندانی بودند که در روز ۲۹ فروردین سال ۱۳۵۴ در تپه‌های اطراف زندان اوین به قتل رسیدند. روزنامه‌های فردا از کشته‌شدن نه زندانی در حال فرار خبر دادند و بعدها در سال ۱۳۵۷ و در جریان محاکمه‌های اعضای ساواک مشخص شد این نه زندانی به تپه‌های اوین برده شده و در آنجا به رکیاب سخته شده‌اند.

خبری که روز ۳۰ فروردین در روزنامه‌ها منتشر شد، متنی بود که توسط نیروهای امنیتی نوشته و در اختیار رسانه‌ها قرار داده شده بود. متنی خام‌دستانه که نه اشار‌ای به دلیل زندانی‌بودن این نه نفر کرده بود و نه جزئیاتی از ماجرا به دست می‌داد که چگونه چند زندانی دست‌بسته و بدون اسلحه که به همراه مأمورین مسلح منتقل می‌شده‌اند، اقدام به فرار کرده‌اند.

ساواک محل دفن این نه زندانی را به خانواده‌هایشان اعلام نکرد و پس از انقلاب بود که بر روی بخش‌هایی از واقعیت آفتاب افتاد و گوشه‌هایی از آنچه رخ داده بود روشن شد. نکته قابل توجه که بحث درباره‌اش فرصتی دیگر می‌طلبد، بازخوانی جریانِی است که در سال‌های اخیر همان اصطلاح ساواک، ماجراجویان، را در وصف چندی‌ها به کار می‌برد و بی‌آنکه به بستر تاریخی یک دوران توجه کند به مصاف یک واقعه می‌رود.

روایت میهن، همسر جزنی: چون بشنید جزعی نکر، بلکه برگریست به درد

همسر جزنی بعدها بخشی از خاطراتش را از زندگی مشترک‌شان بازگو کرد و در بخشی از آن به لحظه‌ای پرداخته که خبر مرگ بیژن را شنیده است. او می‌گوید: «عصر روز ۳۰ فروردین ۱۳۵۴، طبق معمول، روزنامه‌فروشی محل زنگ در خانه را به صدا درآورد و روزنامه را به دست پدرم داد. من در اتاق بالا بودم و با بابک و مازیار که تازه از مدرسه آورده بودندشان مشغول صحبت بودم که پدرم مرا صدا زد. رنگش مثل گچ سفید شده بود. گفت: اتفاقی برای بیژن اینها افتاده. تو بابک و مازیار را از خانه بیرون بفرست. من به محبت نداد که روزنامه‌ای ببینم. آن را تاکره در دست‌های لرزان نگه داشته بود… به محض اینکه بچه‌ها



اگرچه سال‌ها از کشته‌شدن بیژن جزنی می‌گذرد، اما می‌توان گفت در طول این مدت به‌ندرت

می‌توان بررسی جامعی دید که به قول ساعدی بدون درنظرگرفتن سلیقه شخصی به اندیشه جزنی پرداخته باشد. به چهره‌های مهم تاریخ چپ در ایران اغلب از زاویه‌ای جناحی نگریسته شده و چنین است که از یک‌سو، این چهره‌های تاریخی یا کاملاً محکوم شده‌اند یا تمام‌قد ستایش شده‌اند. بیژن جزنی نمونه‌ای روشن از این نوع مواجهه است که از یک‌سو با نگاهی کاملاً عامیانه برچسب روشنفکر تروریست می‌خورد و از سوی دیگر قهرمانی فرض می‌شود که خطا و نقصی در آثار و عملکردش وجود ندارد. در این دو رویکرد ردی از تفکر و نگاه انتقادی دیده نمی‌شود. شاید بخشی دیگر از مسئله تاریخ‌نگاری جنبش چپ در ایران به این موضوع هم برگردد که هنوز فاصله زیادی با وقایع تاریخی مربوط به جنبش چپ نداریم و از این‌رو نگاهی که وقایع را با تمام زوایا و وجوه مختلف مورد بازخوانی قرار دهد شکل نگرفته است.

خانه را ترک کردند، فریاد همگی بلند شد. مادرم و بهمن و خواهرم مینا و پدرم همگی گریه می‌کردند و شیون می‌کشیدند. من بهتم زده بود و اشکم درمی‌آمد».

همسر جزنی می‌گوید خبر روزنامه با کلمات بی‌رحم و سربیش‌غیر قابل‌باور بوده و مدام همان چند سطر را می‌خوانده‌اند بی‌آنکه باورش کنند. خانواده‌ها تصمیم می‌گیرند مراسم ختم را در خانه‌هایشان برگزار کنند. شب سوم، به خانه عزیز سرمدی در جوادیه می‌روند و جمعیتی که به مراسم آمده بودند نشان می‌داد که عملیات ساواک در جعل و مخدوش‌کردن واقعیت شکست خورده است: «ازدحام مردم می‌سابقه بود. خانه و کوچه پر از آدم بود. برای مردم توضیح می‌دادیم که زندانیان‌مان را کشته‌اند و اسمش را فرار گذاشته‌اند. تمام مدت خانه همه ما تحت نظر ساواک بود و ما نترتیا اهمیت نمی‌دادیم بلکه از خدا می‌خواستیم که ما را هم بازداشت کنند تا لااقل بتوانیم عقده دلمان را خالی کنیم و تف به صورت‌نشان بیندازیم. اما کسی پایچ ما نشد. روز چهارم که ما در منزل نشستیم و به اصطلاح شب چله گرفته بودیم، ماشین‌های ساواک ابتدا و انتهای کوچه را محاصره

می‌کنند. تنوع فرهنگی-اجتماعی در دوران‌های اولیه مشهودتر است: در حالی که جنوب غرب ایران شاهد پیدایش جوامع و دولت‌های پیچیده بود، در بخش‌هایی از ایران شرقی فقط روستاها و شهرهای کوچک وجود داشت. بعدها، در طی عصر مفرغ که ایران شرقی مقطعی کوتاه از شهرنشینی را تجربه کرد، بخش‌های غربی و شمال غربی کشور فقط چند شهر قابل اعتنا داشت، در حالی که اکثریت مردم به شیوه کوچگری زندگی می‌کردند». نویسندگان این کتاب، متخصصان و تاریخ‌پژوهان ایرانی در کشورهای مختلف بوده‌اند و تدوین کتاب چهار سال زمان برده است که از میان مؤلفان، علیرضا شاپورشهبازی درگذشته است. نویسندگان و تاریخ‌پژوهانی که در این پروژه زیر نظر تورج دریایی، مقاله‌های کتاب را نوشته‌اند، به این ترتیب‌اند: کامران آقایی، منصوره اتحادیه، علی انوشهر، کاترین بابایان، مازیار بهروز، دانیل تامس پاتس، ادوارد دایژوا، تورج دریایی، پروتس اوکتور شروو، علیرضا شاپورشهبازی، کامیار عبدی، جورج لِن، مایکل گرگوری مارونی، افشین متین‌عسگری، اوانگولوس ونتیس و نگین باوری. عناوین فصل‌های کتاب نیز عبارت‌اند

کتابخانه تاریخ

تحلیلی از گزارش‌های سفیرایرانیان به اروپا

حیرت‌نامه‌های عصر قاجار

شرق: «باید بدانی اکنون نمی‌توانم با آگاهی کامل از رفتار و عادت‌های اروپاییان برایت سخن بگویم؛ چراکه خودم نیز جز برداشتی ناچیز از آنان، چیزی در چنته ندارم و تا این لحظه فقط فرصت کرده‌ام متحیر شوم».

این سطر از نامه‌های فرضی دو ایرانی ثروتمند در مدت اقامت در اروپا در اواخر سلطنت لویی چهاردهم است که عنوانش «نامه‌های ایرانی» است. نویسنده در این سطر از نامه‌اش می‌گوید تنها فرصت «حیرت»کردن داشته و به‌واقع حیرت، حس مشترک اغلب ایرانیانی بوده که در دوران قاجار برای اولین‌بار به غرب رفته و اروپا را دیده بودند.

در ماه ربیع‌الاول سال ۱۲۲۴ هجری قمری (۱۸۰۹ میلادی)، میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی به سفری دیپلماتیک به انگلستان رفت و سپس تصمیم گرفت «وقایع غریبه و گزارشات اتفاقیه بحر و بر» را بنویسد و آنچه را که نوشت «حیرت‌نامه» نامید. فاصله میان آنچه در اینجا می‌گشت و آنچه در اروپا جریان داشت سبب این حیرت بوده است.

در قرن نوزدهم سفرهای ایرانیان به اروپا یا دیگر کشورهای جهان بیشتر می‌شود. تا اواسط این قرن، سیاحان ایرانی اغلب با اهدافی دیپلماتیک، آموزشی یا زیارتی به سفر می‌روند اما هر چه به پایان این قرن نزدیک می‌شویم دلایل سفرها متنوع‌تر می‌شود. بااین‌حال اغلب کسانی که به اروپا یا دیگر کشورهای جهان رفته‌اند سفرنامه‌ای نوشته‌اند و از این‌رو معدود گزارش‌هایی که سیاحان ایرانی در این دوره نوشته‌اند از اهمیتی مضاعف برخوردار است.

مدتی پیش کتابی با عنوان «بازخوانی سفرنامه‌های اروپایی ایرانیان در عصر قاجار» نوشته نغمه سهرابی با ترجمه محمد سروی‌زرگر در نشر مرکز منتشر شد که به بررسی سفرنامه‌هایی پرداخته که ایرانیان در دوران قاجار نوشته‌اند. این کتاب درواقع مجموعه‌ای از جستارهای تاریخ‌نگارانه است که به سفرنامه‌های آن گروه از سیاحان ایران عصر قاجار می‌پردازد که عازم اروپا شدند.

نویسنده کتاب در فصل اول می‌گوید که تعداد گزارش‌های سفر ایرانیان در عصر قاجار که امروز می‌شناسیم ۲۸۳ عدد ذکر شده که بیش از نیمی از آنها در نیمه دوم قرن نوزدهم یعنی در دوره سلطنت ناصرالدین‌شاه نوشته شده‌اند. به اعتقاد او، این گزارش‌ها در نگاه نخست، سیاهه مشاهده‌های مؤلفان از مکان‌هایی بود که اغلب برای آنان ناشناخته بودند. تمرکز این کتاب بر متون منطبق بر چهار دوره از سلطنت پادشاهن در این دوران از تاریخ ایران است: دوره سلطنت قاجاریه‌شاه، محمدشاه، ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین‌شاه. نویسنده می‌گوید این کتاب با این باور نوشته شده که: «از سفرنامه‌های دوره قاجار به منزله منبعی تاریخی می‌توان چیزی بیش از صرف توصیف این سیاحان از مقصد سفرهای خود –یعنی اروپا– حاصل کرد. به بیان دقیق‌تر، بنا بر این باور، اگر چارچوب تحلیل خود را از نفس خود سفر به نگارش سفر تغییر دهیم، آن‌گاه این متون می‌توانند مرزهای فهم ما از دوره قاجار را گسترش دهند. این تغییر چارچوب ما را قادر می‌کند تا frame به‌خصوص قرار می‌گیرد همه قضایا را هم می‌خواهد طبق اکل خودش این را تجزیه و تحلیل بکند… بسیار آدم آگاهی بود یعنی من rigidity در او نمی‌دیدم خشکی و اینها».

اگرچه سال‌ها از کشته‌شدن بیژن جزنی می‌گذرد، اما می‌توان گفت در طول این مدت به‌ندرت می‌توان بررسی جامعی دید که به قول ساعدی بدون درنظرگرفتن سلیقه شخصی به اندیشه جزنی پرداخته باشد. به چهره‌های مهم تاریخ چپ در ایران اغلب از زاویه‌ای جناحی نگریسته شده و چنین است که از یک‌سو، این چهره‌های تاریخی یا کاملاً محکوم شده‌اند یا تمام‌قد ستایش شده‌اند. به عبارتی، از چهره‌های تاریخی، قهرمان یا ضدقهرمان ساخته شده و با برچسب‌های مختلف آنها در این دو دسته جای گرفته‌اند. بیژن جزنی نمونه‌ای روشن از این نوع مواجهه است که از یک‌سو با نگاهی کاملاً عامیانه برچسب روشنفکر تروریست می‌خورد و از سوی دیگر قهرمانی فرض می‌شود که خطا و نقصی در آثار و عملکردش وجود ندارد. در این دو رویکرد ردی از تفکر و نگاه انتقادی دیده نمی‌شود. شاید بخشی دیگر از مسئله تاریخ‌نگاری جنبش چپ در ایران به این موضوع هم برگردد که هنوز فاصله زیادی با وقایع تاریخی مربوط به جنبش چپ نداریم و از این‌رو نگاهی که وقایع را با تمام زوایا و وجوه مختلف مورد بازخوانی قرار دهد شکل نگرفته است. البته در سال‌های اخیر آگاهی بیشتر شده‌اند که در آنها تلاش شده از وقایع‌نگاری صرف فراتر روند اما در اغلب آنها همچنان غرض‌ورزی‌های سیاسی و جناحی دیده می‌شود و کمتر پیش آمده که آثار به‌جامانده از جزنی به عنوان کلباتی از او مورد بازخوانی و بررسی انتقادی قرار گیرد.

تاریخ ایران آکسفورد

گروه نویسندگان
زیر نظر تورج دریایی
ترجمه خشایار بهاری، محمدرضا جعفری
نشر نو

از: «فلات ایران از دوره پارینه‌سنگی تا برآمدن شاهنشاهی هخامنشی» (کامیار عبدی)، «ایلامی‌ها» (دانیل ت. پاتس)، «جامعه اوستایی» (پروتس اوکتور شروو)، «شاهنشاهی پارسی هخامنشی (۵۵۰ تا ۳۳۰ پ.م)» (علیرضا شاپورشهبازی)، «ایران در زمان اسکندر و سلوکی‌ها» (اوانگولوس ونتیس)، «شاهنشاهی اشکانی» (ادوارد دابروا)، «شاهنشاهی ساسانی (۲۲۴ تا ۶۵۱ م)»، «ایران در آغاز دوره اسلامی» (مایکل گرگوری مارونی)، «ایران سده‌های میانه» (نگین باوری)، «مغول‌ها در ایران» (جرج ابلین)، «تیموریان و ترکمانان: گذار و شکوفایی در قرن پانزدهم م./نهم ق» (علی انوشهر)، «صفویان در تاریخ ایران (۱۵۰۱م./۱۷۲۲ تا ۹۰۵ تا ۱۱۳۵ق)» (کاترین بابایان)، «میان‌برده افغانی و سلسله‌های افشار و زند (۱۷۲۲ تا ۱۷۹۵ م./۱۱۳۴ تا ۱۲۰۹ ق)» (کامران اسکات آقایی)، «ایران قاجاری (۱۷۹۵ تا ۱۹۲۱ م./۱۲۰۹ تا ۱۳۴۰ ق)» (منصوره اتحادیه نظام‌مافی)، «عصر پهلوی: تجدد ایرانی در بستر جهانی» (افشین متین‌عسگری)، «ایران پس از انقلاب (۱۹۷۹ تا ۲۰۰۹ م./۱۳۵۷ تا ۱۳۸۸ش)» (مازیار بهروز).

متن بلاغی؛ متنی که دغدغه‌اش مبدأ سفر و تحولات آن است.» در چارچوب و روش‌شناسی این کتاب، سفرنامه‌های سیاحان ایرانی در اروپا در دو بستر جای داده شده‌اند: نخست در سطح معنا، سطحی که در آن هویت سیاح بازگو می‌شود، دلایل او برای سفر برشمرده می‌شود و دوره زمانی مشخصی که سفر در آن رخ داده است مورد بررسی قرار می‌گیرد. در سطحی دیگر که نزدیک به سطح اول و در پیوند با آن است، بر پایه چارچوبی تفسیری، آنچه از این سفرنامه‌ها درباره اروپا درمی‌یابیم کانون توجه قرار می‌گیرد. در سطح دوم همچنین به بررسی نقش این سفرنامه‌ها در همان فضای فرهنگی پرداخته شده که از آن نشئت گرفته‌اند: «با نگاه به این متن‌ها به مثابه متنی سیال، این استدلال مطرح می‌شود که معنای این متن‌ها فقط بر خاص‌بودگی یا یکتایی سفر به اروپا در هر لحظه زمانی معین استوار نیستند بلکه مضاف بر آن، بر نفس نوشتار هم تکیه زده‌اند. در سطح دوم، تحلیل در سطح ژانر اتفاق می‌افتد.

دو پرسش کلیدی در همه بخش‌های کتاب وجود دارد: سفرنامه در ایران عصر قاجار متشکل از چه عناصری است؟ و فهم معاصر یا امروزی ما از سفرنامه چطور بر نحوه خوانش ما از تاریخ عصر قاجار تأثیر می‌گذارد؟ کانون این دو پرسش مسئله روایت، بسط زیبایی‌شناختی ژانر سفرنامه در قرن نوزدهم و جایگاه این ژانر در دل فرهنگ نوشتاری آن روزگار است. نویسنده می‌گوید در عین باور به سودمندی خوانش عمودی سفرنامه‌های اروپایی و مقایسه آنها با یکدیگر در عهد قاجار، بر این باور است که این متن‌ها را باید به شکل افقی و در پیوند با ژانرها و روایت‌هایی خواند که این سفرنامه‌ها در دل آنها خلق شده‌اند.

کتاب دارای پنج فصل است و فصل چهارم آن به ناصرالدین‌شاه و سفرنامه‌های او مربوط است. ناصرالدین‌شاه طولانی‌ترین زمان سلطنت در تاریخ معاصر ایران را به خود اختصاص داده است. او در دوران سلطنت خود سه بار به اروپا سفر کرد. از او پنج جلد گزارش سفر به اروپا و همچنین گزارش‌های فراوان دیگری باقی مانده که شرح سفرهای او به گوشه و کنار ایران است. سفرنامه‌های ناصرالدین‌شاه به اروپا از منظرهای مختلف نقد و بررسی شده و در این کتاب نیز فصلی به آن اختصاص دارد و نویسنده این پرسش را مطرح کرده که چرا او گزارش هر سه سفر خود را با وسواس و هم‌پوشانی‌های زیاد نوشته است. عباس امانت نیز در بخشی از کتاب «قلبه عالم» به سفرهای ناصرالدین‌شاه پرداخته و درباره آن نوشته: «با وجود خواندن مطالب مبسوط درباره تاریخ و جغرافیای اروپا، و با وجود سه بار مسافرت (در سال‌های ۱۸۷۳، ۱۸۷۸ و ۱۸۸۹ میلادی) به آن قاره، دریافت شاه از سرزمین‌های عجیب و زیبای که می‌دید هرگز از ابراز حیرت و شگفتی از دستاوردهای عظیم آن فراتر نرفت. شاه همچنان از درون عینک خویش به فرنگ می‌نگریست ولی تبحر فراوان در این دانش که خود را به ظاهر به صورت آنچه اروپا از او می‌خواست –یعنی پادشاهی طرفه از سرزمینی افسانه‌ای– درمی‌آورد، علاقه‌وافر به خاندان‌های سلطنتی اروپا و علایق و مشغولیات آنها؛ قصراً و باغ‌های شاهی، سان‌های نظامی ملالت‌بار، ضیافت‌های پرشکوه، مجالس رقص و شادنوشی‌های دیرانجام نشان می‌داد. سفرنامه‌هایش، اگرچه بی‌روح و غیرشخصی، بی‌پوسته صحنه مشروحی است از نمایشگاه‌های جهانی (که دو نمونه از آنها را در وین و پاریس دید)، گردشگاه‌های عمومی، باغ‌وحش‌ها، مادی خانه‌ها (آکواریوم)، موزه‌ها، تماشاخانه‌ها، تالارهای موسیقی، سیرک، زرادخانه‌ها، کارخانه‌های توپ‌ریزی، کلبه‌های شکار، و لاجرم تمرین‌های مکرر آتش‌نشانی. شاه با توصیف مناظر روستایی، گل‌ها، گیاهان، حیوانات عجیب و غریب، جانوران وحشی، غذاها، لباس‌ها و زنان، خوانندگان ایرانی‌اش را به سیاحتی شگرف در غایت ذوق و خوش‌سلیقگی می‌برد.

از چیزهایی که به نظرش مهم می‌آمد و ذهنش برای ادراک آنها پرورش یافته بود به تعریف و تمجید می‌پرداخت. نظم و ترتیب زندگی روزانه، نظافت خیابان‌ها و اماکن عمومی، دوام ساختمان‌های ایرانی‌اش را به سیاحتی راه‌آهن و پیشرفت‌های دیگر در صنعت و ارتباطات را می‌ستایید. بااین‌حال علی‌رغم تشویق و ترغیب مشاوران سلطنتی‌اش، بی‌پوسته از شناخت عوامل پیچیده فرهنگی و علمی که پشتوانه فرهنگ مادی غرب زمین بود، یعنی از راز چگونگی تحقق همه این پیشرفت‌ها، سر باز می‌زد».



بازخوانی سفرنامه‌های

اروپایی ایرانیان در عصر قاجار

نغمه سهرابی

تر جمه محمد سروی‌زرگر

نشر مرکز